



تأویل قرآن و استواران در علم

علی نصیری

پیش درآمد

یکی از مسائل قرآنی که از دیرباز بین مفسران مطرح بوده است و تاریخچه آن به نخستین طبقه از مفسران صحابه و تابعین بر می‌گردد، این است که آیا تأویل آیات متشابه مخصوص خداوند است، یا کسی جز خداوند از آن آگاه می‌باشد؟ در این صورت، آگاهان از تأویل متشابه چه کسانی اند؟ آیا فقط پیامبر ﷺ و امامان پاک نهاد ﷺ از عهده پی بردن به حقیقت تشابهات بر می‌آیند یا آنکه اندیشه و ران باریک نگر نیز از آن بهره‌ای دارند؟ بی شک پذیرفتن هر یک از این نگرشها تأثیر بسزایی در برخورد هر مفسر با آیات متشابه می‌گذارد، چه، در صورتی که آگاهی از تأویل آیات متشابه، منحصر به خداوند و به اصطلاح «مما استأثر الله بعلمه» باشد، مفسر را جز سکوت و خاموشی در برابر این دسته از آیات نشاید، به گونه‌ای که سراغ گرفتن حقیقت آن در کلام پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ (سنت) نیر لغو و بیهوده می‌نماید، زیرا فرض بر این است که حتی حقیقت آن بر ایشان نیز مکتوم مانده است! در صورتی که تنها پیامبر و دودمان پاکش ﷺ از مال این دسته از آیات با خبر باشند، فقط ایشان را رواست درباره آنها به گفتگو پردازند، و سخن گفتن دیگران - هر کس و در هر مرتبه علمی که باشد - جز گمراهی، ارمغانی در پی نخواهد داشت.

باری اینان تنها به مدد روایات صحیح می‌توانند پرده از چهره تشابهات بر گیرند.

در حالی که اگر بپذیریم پاره‌ای از دانشوران استوار اندیش اسلامی، شایستگی دارند که به ژرفای حقایق تشابهات ره یابند، تفسیر ایشان صبغه‌ای دیگر می‌گیرد، و نظرگاههای هر یک به دنبال برداشت از تشابهات سخت دگرگون می‌گردد، آرای کلامی و فرقه‌های گونه‌گون چهره می‌نمایند و هر یک دعوی «انا فرقة ناجية» را سر می‌دهد. در این نوشتار بر آنیم تا سرّ این تفاوت نگرش را بیابیم و برای دست یافتن به دیدگاه صواب به بررسی بنشینیم.

چنین به نظر می‌رسد که دیدگاههای گوناگون در این مسأله از نحوه قرائت در آیه هفتم سوره آل عمران نشأت گرفته است^(۱).
خدای سبحان می‌فرماید:

﴿هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن أم الكتاب و آخر
متشابهات فأما الذين في قلوبهم زيغ فيشبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأويله
و ما يعلم تأويله الا الله و الراسخون في العلم يقولون آمنا به كل من عند ربنا و ما يدكر
الا اولوا الالباب.﴾

او آن خدایی است که بر تو قرآن را فرو فرستاد. بخشی از این آیات محکم است که آنها اساس قرآن اند و دسته‌ای دیگر تشابهات اند. پس کسانی که در دل‌های ایشان میل به کثری است به هدف فتنه جوئی و از رهگذر تأویل آن، از آیات متشابه پیروی می‌کنند، و نمی‌دانند تأویل آن را جز خداوند. استواران در علم گویند ما به آن ایمان می‌آوریم، همه از نزد خدای ماست و جز صاحبان اندیشه متذکر نمی‌گردند.

محل شاهد، بخش اخیر آیه شریفه است. در صورتی که «واو» استینافیه باشد، وقف بر «الله» لازم است و آیه شریفه انحصار تأویل تشابهات به خداوند را معنی می‌دهد، اما اگر «واو» عاطفه باشد، وقف بر «الراسخون في العلم» لازم است و نتیجه آیه، شرکت داشتن استواران در علم با خداوند در تأویل تشابهات خواهد بود.

پاره‌ای از مفسران نیز معتقدند بین وجوب وقف بر اسم جلاله و انحصار همه جانبه تأویل متشابه به خداوند ملازمه وجود ندارد. بنابراین، در عین این که می‌توان به استینافیه

بودن «واو» نظر داد، می‌توان به کمک دلیل جداگانه دیگر آگاهی راسخان در علم از تأویل آیات متشابه را اثبات نمود. اینک آرای گوناگون درباره این مسأله و دلایل هر یک را از نظر می‌گذرانیم.

دیدگاه نخست

بر اساس این نظریه «واو» استینافیه بوده، و در نتیجه وقف بر اسم جلاله لازم است و از آیه انحصار علم به تأویل متشابهات به خداوند استفاده می‌شود.

در میان صاحب نظران تفسیر و اعراب قرآن (ابن عمر، عروة بن زبیر، حسن، مالک^(۱) فراء^(۲)، کسایی^(۳)، (أخفش، خطابی، جبّایی^(۴)) فخر رازی^(۵)، سیوطی^(۶)، ابن هشام^(۷)، و... این رأی را برگزیده اند.

سیوطی می‌نویسد:

«بیشتر صحابه و تابعان و پیروان ایشان بویژه اهل سنت، این قول را اختیار

نموده‌اند.»^(۸)

کسانی همچون ابن تیمیه در این نسبت تشکیک روا داشته‌اند،^(۹) با این حال مراجعه به گفتار ایشان تا حدود زیادی این ادعا را ثابت می‌کند. بر این نظریه به دلایل زیر استناد شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. به نقل از: شیخ طوسی، البیان، ج ۷، ص ۴۰۰.
۲. معانی القرآن، ج ۱، ص ۱۹۱.
۳. به نقل از: فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۱۸۸.
۴. به نقل از: تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۱۶.
۵. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۱۸۹.
۶. سیوطی، الاتقان، ج ۳، ص ۶.
۷. ابن هشام، معنی اللبیه (قم، کتابخانه آیه الله مرعشی)، ص ۲۹.
۸. سیوطی، الاتقان، ج ۳، ص ۶.
۹. رشید رضا، المنار، ج ۳، ص ۱۷۵، به نقل از: محمد هادی معرفت، التمهید، ج ۳، ص ۴۴.

۱. استیناف، مقتضای قواعد نحوی

الف: فخر رازی می‌گوید:

«عطف» و «الراسخون فی العلم» بر «الا لله» مستلزم آن است که جمله «یقولون آمنا به» ابتدائیه باشد، در حالی که قرار گرفتن چنین جمله‌ای در آغاز کلام از ذوق فصاحت به دور است، چه، در این صورت مناسب‌تر آن بود که گفته شود:

«و هم یقولون آمنا به» یا «و یقولون آمنا به» (با همراهی واو).^(۱)

در پاسخ به این دلیل گفته شده است:

جمله «یقولون آمنا به» حالیه است و به استناد قواعد نحوی، جمله حالیه اگر با فعل مضارع آورده شود، «واو» ذکر نمی‌گردد.

چنان که ابن مالک گفته است:

و ذات بدء بمضارع ثبت حوت ضمیراً و من الواو خلت^(۲)
در قرآن کریم نمونه‌ای از آن آمده است:

در سوره مبارکه حشر می‌خوانیم:

﴿وما أفاء الله على رسوله من أهل القرى فلله وللرسول ولذي القربى و...
للفقراء المهاجرين الذين أخرجوا من ديارهم... والذين تبوءوا الدار والایمان من
قبلهم... والذين جاؤوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا
بالایمان...﴾^(۳)

در این آیه شریفه، جمله «و الذين جاؤوا من بعدهم» بر جمله «و الذين تبوءوا الدار والایمان» عطف است. از این رو جمله «یقولون ربنا اغفر لنا» که بدون پیش در آمدی در آغاز کلام آمده، حال از جمله «و الذين جاؤوا من بعدهم» می‌باشد.^(۴)

در میان عرب نیز نمونه‌هایی از آن یافت می‌شود، چنان که یزید بن مفرغ گفته است:
فالريح تبكي شجوة
و البرق يلعم في غمامه

۱. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۱۹۰.

۲. سیوطی، البهجة المرضية، (انتشارات وفا)، ص ۱۱۹.

۳. حشر/۱۰-۶.

۴. جعفر سبحانی، تفسیر آیات مشکله، ص ۲۷۹.

در این بیت «البرق» بر «الریح» معطوف و جمله «یلمع» حالیه است^(۱).

ب: ابن هشام برای اثبات مستأنفه بودن «واو» به گونه دیگری استدلال کرده است.

او در مقام بیان نحوه کار برد «أما تفصیلیه» گوید:

«گاهی از تکرار «أما» اجتناب می شود یا بدان جهت که یاد کرد یکی از آن از دیگری بی نیاز می سازد و یا بدین سبب که کلام پسین جانشین آن می شود... قسم دوم نظیر آیه شریفه: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرٍ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾ ای و اما غیر هم فیؤمنون به فیکلون معناه الی ربهم. آن گاه می افزاید:

«دلیل این که فقره دوم «اما» همان است که ما گفتیم (یعنی کسانی که در قلب ایشان میل به کزی نیست به تشابه ایمان آورده و معنای آن را به خداوند وا می گذارند) جمله بعدی است؛ «الراسخون فی العلم یقولون أمتا به کل من عند ربنا»، یعنی محکم و متشابه هر دو از خداست و ایمان به هر دو واجب است.

گویا گفته است: «و اما الراسخون فی العلم یقولون... آنچه برای من در معنای آیه پدیدار شده همان است که آوردم. بنابراین، وقف بر «الله» لازم است.»^(۲)

به نظر می رسد این هشام با تکیه به قرینه مقابله به این نتیجه رسیده است و این نکته ای شایان توجه است، زیرا همان گونه که او در تقدیر آیه آورده است در مقابل پیروی از تشابه که ویژگی باطل کیشان است، واگذاری حقیقت امر به اهل آن، درباره راسخان در علم معنی پیدا می کند، و پیروی نکردن از تشابه و واگذاری آن به خداوند از ناآگاهی ایشان نسبت به تشابهات حکایت دارد.

۲. قرینه سیاق

الف) گویند:

«خداوند راسخان در علم را به خاطر این که می گویند به تشابه ایمان آوردیم، ستوده است و اگر ایشان نسبت به تأویل تشابه به نحو تفصیل آگاه باشند، مدح ایشان بیهوده

۱. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، (انتشارات ناصر خسرو)، ج ۱، ص ۷۰۱.

۲. ابن هشام، مغنی اللیب، ص ۲۹.

خواهد بود، زیرا آگاهی تفصیلی به هر چیز، به دنبال خود، ایمان به آن را به همراه دارد. پس ستایش ایشان کاشف از آن است که به خاطر ایمان به حقیقتی که از کنه آن ناآگاه‌اند شایسته چنین ستایشی شده‌اند.^(۱)

آیت الله معرفت در پاسخ به این استدلال چنین آورده است:

«چنین نیست که هر کس حق را بشناسد به آن گردن نهد. خدای فرماید: ﴿يعرفون نعمة الله ثم ينكرونها و أكثرهم الكافرون﴾ (نحل/۸۳) به علاوه ستایش بر ایمان که از روی بصیرت به دست آمده باشد، بهتر است از ایمان کورکورانه.»^(۲)

ب) لسان آیه، لسان تسلیم و پذیرش محض است نه لسان علم و آگاهی، چنان که از جمله ﴿آمنا به کل من عند ربنا﴾ قابل استفاده است.

علامه طباطبائی رحمته الله علیه این برداشت را نزدیک به واقع دانسته، می‌نویسد:

«چه بسا از سیاق به دست آید که ایشان (راسخان در علم) به تأویل جاهل باشند، چه، خدای فرموده است: ﴿يقولون آمنا به کل من عند ربنا﴾ همان گونه که خداوند عده‌ای از اهل کتاب را به رسوخ در علم توصیف کرده و ایشان را بدین خاطر و به جهت ایمان و عمل صالح ستوده است، (نساء/۱۶۲) با آن که ثابت نیست از تأویل کتاب، آگاه بوده باشند.»^(۳)

مؤلف المنار در پاسخ آورده است:

«تسلیم محض با علم منافات ندارد، زیرا راسخان در علم در ظاهر تسلیم متشابه می‌شوند، چون می‌دانند که محکم و متشابه به هم بسته است. بنابراین، به خاطر رسوخشان در علم و آگاهی شان از حق یقین، دچار اضطراب و تزلزل نمی‌گردند، پس به متشابه و محکم به یکسان ایمان می‌آورند، چه، هر دو راز خداوند می‌دانند.»^(۴)

از پاسخ آیت الله معرفت به کلام فخر رازی، چنین به نظر می‌رسد که ایشان رهنمود سیاق آیه به ناآگاهی راسخان در علم به تأویل متشابه را پذیرفته است، با این حال مدعی

۱. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۱۷۷.

۲. محمد هادی معرفت، التمهید، ج ۳، ص ۴۱.

۳. سید محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۳، ص ۵۶.

۴. رشید رضا، المنار، ج ۳، ص ۱۶۷.

است که آیه بر نخستین گام استواران در علم در برخورد با متشابهات تأکید کرده است. به عبارت روشتر، راسخان در علم در برخورد با متشابهات دو گام دارند:

۱. درنگ، که همزمان با ایمان و پذیرش ایشان است، (که این خود، ناآگاهی در اولین وهله را به دنبال دارد).

۲. فحص و جستجو از حقیقت آن.

ایشان مردم را در برخورد با آیات متشابه به سه دسته تقسیم کرده، گوید:

«یک دسته کسانی اند که با تمسک به ظاهر متشابهات خود را راحت می‌کنند. بیشتر کسانی که با اصول معارف بلند اسلامی بیگانه اند، این دسته را تشکیل می‌دهند. دسته دوم کسانی اند که برای دستیابی به اهداف پلید خود، متشابهات را به تأویل می‌برند. ایشان همان اهل زیغ و باطل اند و دسته سوم که همان راسخان در علم و مؤمنان حقیقی اند، نزد متشابه درنگ نموده، درباره آن به اندیشه می‌نشینند. زبان حال ایشان این است که متشابه نظیر محکم از مقام حکمت الهی صادر شده است. بنابراین، بناچار در پس ظاهر متشابه آن، حقیقتی پنهان وجود دارد که همان مقصود خداوند است و همین اندیشه است که ایشان را وادار می‌دارد به هدف دستیابی به تأویل صحیح متشابه به فحص و جستجو پردازند.»^(۱)

پیداست آنچه آیه مورد بحث از آن یاد کرده گام نخست است و از گام دوم ایشان که فحص و جستجو از حقیقت متشابه است، در این آیه سخنی به میان نیامده است.

۳. رهنمود قرائات

از جمله دلایل مدعیان استیناف، استناد به قرائات بزرگان صحابه است، چنان که در قرائت ابن عباس آمده است:

«و ما يعلم تأویله الا الله و يقول الراسخون فی العلم أمانا به.»^(۲)

از ابن مسعود روایت شده که چنین قرائت می‌کرد:

۱. محمد هادی معرفت، التمهید، ج ۳، ص ۴۱-۴۲.

۲. سیوطی، الاتقان، ج ۳، ص ۶.

«وان تأویله الا عند الله و الراسخون في العلم يقولون آمنا به.»^(۱)

قرائتی که به ابی بن کعب منسوب است، همانند قرائت ابن عباس می‌باشد^(۲). در این که این قرائتها بر استینافیه بودن و او گواهی می‌نمایند تردیدی نیست. تنها اشکالی که بر آنها وارد شده این است که «قرائات شاذه است و به همین دلیل از حجیت ساقط می‌باشند.»^(۳) اما باید دانست شذوذ این قرائات مانع از آن است که به عنوان قرائت متداول قرآن - که بر حیاتی بودن آن استوار است - تلقی گردد، اما از این که پاره‌ای پیچیدگی موجود در آیات را ابهام زدایی کند هیچ مانعی نخواهد داشت، چنان که به عنوان مثال در آیه شریفه: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنَّهٗن فَاَتَوْهٖن اٰجُورَهٗن فَرِيضَةٌ﴾^(۴) به قرائت ابی بن کعب که با زیادی «الی اجل مسمى» آمده^(۵)، بسیاری از محققان از جمله علامه طباطبائی^(۶) استناد نموده و اراده «نکاح موقت» را از آیه شریفه اثبات کرده‌اند.

۴. گواهی پاره‌ای از آیات قرآن

گویند در قرآن آیاتی است که دانش پاره‌ای از امور را منحصر به خداوند دانسته است که از آنان به «ما استأثر الله بعلمه» تعبیر می‌کنند. از این گونه است: حقیقت روح، زمان قیامت، حقیقت ذات الهی و ...^(۷)

برای تأیید این مدعا به گفتار ابن عباس استناد می‌کنند که او آیات قرآن را به چهار دسته تقسیم نموده است:

«تفسیر قرآن بر چهار وجه است:

۱. تفسیری که جهل از آن احدی را نشاید.
۲. تفسیری که عرب به خاطر زبانش آن را می‌داند.

۱. همان منبع، ص ۷.

۲. سیوطی، الاتقان، ج ۳، ص ۷.

۳. سید محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۳، ص ۵۱.

۴. نساء/ ۲۴.

۵. محمد هادی معرفت، تلخیص التمهید، ج ۱، ص ۱۵۴.

۶. سید محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۱، ص ۲۷۲.

۷. تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۱۷۰.

۳. تفسیری که دانشوران آن را دانند.

۴. تفسیری که جز خداوند کسی از آن آگاه نیست»^(۱)

این استدلال ناتمام است، زیرا اولاً آیاتی که به آن استشهاد می‌کنند از دسته متشابهات خارج است و شاهد آن این است که هیچ‌گاه دستاویز باطل کیشان قرار نگرفته است. ثانیاً مفاد این گونه آیات هیچ‌گونه ابهامی ندارد تا بگوییم تفسیر آن جز خدا را نشاید. به عنوان مثال معنی و مقصود از آیه شریفه: ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾^(۲) - که عدم امکان رهیافت به حقیقت روح است - بر همگان آشکار است. بنابراین، میان عدم رهیافت به مقصود و مراد حقیقی آیه - که در معنای متشابه مطمح نظر است - و بین رهیافت به مراد حقیقی آن تفاوت است، هر چند مراد حقیقی آن حکایت از عجز و ناآگاهی داشته باشد.

دیدگاه دوم

برابر این نظریه، «واو» عاطفه است.

(مجاهد، ربیع بن انس^(۳))، ابن قتیبه^(۴)، (ابو الحسن اشعری، ابن تیمیه^(۵)) زمخشری^(۶)، زرکشی^(۷) أبو البقاء عبکری^(۸)، سید مرتضی^(۹)، طبرسی^(۱۰)، محمد عبده^(۱۱)، و بیشتر مفسران متأخر با گزینش عاطفه بودن «واو»، معتقدند که تأویل آیات متشابه منحصر به خداوند نبوده، راسخان در علم نیز با خداوند در این امر شریک‌اند.

۱. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۱۹۰.

۲. اسراء/ ۸۵.

۳. به نقل از فخر رازی: مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۱۸۹.

۴. ابن قتیبه، تأویل مشکل القرآن، ص ۷۲.

۵. به نقل از: محمد هادی معرفت، التمهید، ج ۳، ص ۴۵.

۶. زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۳۳۸.

۷. زرکشی، البرهان، ج ۲، ص ۷۲.

۸. عبکری، املاء ما من به الرحمن، ج ۱، ص ۱۲۴.

۹. سید مرتضی، الامالی، ج ۱، ص ۴۳۲.

۱۰. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۷۰۱.

۱۱. رشید رضا، المنار، ج ۳، ص ۱۶۷.

دلایل این دسته، افزون بر آنچه در ردّ دیدگاه نخست ذکر شد، چنین است:

۱. وجود آیات متشابه - چنان که قرآن تصریح نموده - دستاویزی است که باطل کیشان از رهگذر آن خواهند کوشید به اهداف شوم خود رسیده، کیان شریعت را متزلزل نمایند. حال اگر قرار باشد در میان امت اسلامی کسی نباشد که از تأویل بایسته آن آگاه باشد، چگونه ممکن است در مقابل کج رویها مقاومت نمود و از مرزهای عقیدتی دین دفاع کرد. پس بنا به «قاعده لطف»، وجود دانشورانی آگاه از تأویل متشابه ضروری است.

۲. اگر آگاهی از تأویل متشابه منحصر به خداوند باشد، یاد کرد بخش مهمی از آیات قرآن لغو و بیهوده خواهد نمود، زیرا در این صورت جز قرائت چه فایده‌ای را بر آنها می‌توان برشمرد؟

۳. قرآن بر اساس فرمایش رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چراغ هدایت و فاصل میان حق و باطل است. حال اگر بنا باشد خود برخوردار از دهها آیه‌ای باشد که مرز حق و باطل از آن روشن نباشد، به چه مرجعی می‌بایست رجوع کرد^(۱)؟

۴. کسانی که مدعی‌اند تأویل متشابه منحصر به خداوند است، خود به این عقیده پای‌بند نبوده و نیستند، زیرا دیده نشده اینان در ذیل آیه‌ای به سبب تشابه آن از تأویل دست بکشند و اعلام کنند علم آن را به خدا و او می‌گذاریم.

مرحوم طبرسی می‌نویسد:

«مؤید آن که راسخان در علم، تأویل را می‌دانند این است که صحابه و تابعین به یک صدا تمام آیات قرآن را تفسیر نمودند و هرگز دیده نشد که در جایی دست از تفسیر بشویند و بگویند این متشابه است و تنها خداوند از آن آگاه است.»^(۲)

۵. مناسبت حکم و موضوع:

مؤلف التمهید در این باره می‌نویسد:

«مراعات مناسبت نزدیک بین «مسندالیه» و مفاد «مسند» لازم است، چه، وقتی قرار

۱. این دلائل در التمهید، ج ۳، ص ۳۸۳۶ آمده است.

۲. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۱۰.

است مسند الیه را به صفتی خاص متوجه سازیم لازم است بین این صفت و حکمی که قرار است بر صاحب صفت بار شود به علاقه سببیت یا نظیر آن، مناسبتی در بین باشد، همان که به آن «مناسبت حکم و موضوع» گفته می‌شود، همانند: «العلماء باقون ما بقی الدهر» که ویژگی علم، بقاء و دوام بوده، به دنبال خود جاودانگی اندیشه‌وران را به همراه دارد...

بنابراین، خود عنوان «راسخان در علم» مقتضی آن است که آنچه به آنان نسبت داده می‌شود، با معرفت کامل مناسبت داشته باشد، اما ایمان کور با رسوخ در علم مناسبتی ندارد.^(۱)

نتیجه آن که می‌باید «الراسخون فی العلم» بر «الله معطوف باشد تا به حکم مناسبت حکم و موضوع، علم و آگاهی به آنان نسبت داده شود.

چهار دلیل نخست در صورتی به نتیجه مورد نظر ایشان منتهی می‌شود که بین مستأنفه بودن «واو» و آگاهی نداشتن راسخان در علم از تأویل قرآن ملازمه باشد. بنابراین، اگر این ملازمه مخدوش شود، این دلایل ما را به لزوم انتخاب عاطفه بودن «واو» رهنمون نخواهد شد.

در مورد دلیل پنجم «مناسبت حکم و موضوع» در ادامه این نوشتار به گفتگو خواهیم پرداخت.

دیدگاه سوم

قول به تفصیل است.

ابن کثیر گوید:

«پاره‌ای از اندیشه وران قائل به تفصیل شده‌اند. ایشان مدعی‌اند:

تأویل در قرآن به دو معنی آمده است:

۱. به معنای حقیقت و کنه شیء، از این گونه است آیه شریفه: ﴿هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ

قَبْلِ﴾ و آیه: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ﴾ (یعنی حقیقت جهان آخرت) پس

اگر مقصود از تأویل این معنی باشد وقف بر الله لازم است، زیرا حقایق امور و کنه آنها را جز خداوند کس نداند. بنابراین، جمله «و الراسخون فی العلم» مبتدا و جمله «یقولون آمنا به» خبر آن است.

۲. به معنای تفسیر و بیان، همانند «نبتنا بتأویله»، ای بتفسیره. اگر مقصود این معنی باشد وقف بر «الراسخون فی العلم» واجب است.^(۱)

آنچه از سید مرتضی در توجیه این آیه نقل شده، ناظر به این تفصیل است.
ابو الفتوح رازی گوید:

«وجهی دیگر در آیه مرتضی علم الهدی علیه السلام گفت بر آن طریقه که او استینافیه باشد نه بر آن وجه که ایشان گفتند و آن این است که آیات متشابه بیشتر آن که محتمل بود وجوه بسیار را چون هدی و ضلال و مانند آن بر مأول آن باشد که هر وجه که محتمل بود در لغت و مطابق بود ادله عقل را و آیات محکم را بگوید و قطع نکند علی مراد الله. پس قدیم جل جلاله گفت: تأویل آیه یعنی آن وجه که مراد من است که من بیان کرده‌ام کس را برای صلاح آن کس نداند مگر من و این وجه نیکوست در تفسیر این آیه، والله اعلم.»^(۲) این که می‌فرماید در صورت عدم قطع اصرار نکند آن مراد خداوند است، اشاره به این نکته دارد که حقیقت و کنه آن بر مفسر آشکار نشده، چه، در غیر این صورت قطع و یقین بر مراد الهی بر او روا باشد.

اشکال اساسی این نظریه آن است که بر تردید مبتنی است، زیرا تأویل در آیه مورد بحث یک معنی بیشتر نخواهد داشت و در نتیجه راسخان در علم یا از آن آگاه‌اند و یا حقیقت آن بر ایشان مکتوم مانده است.

به علاوه، تأویل مصطلح - که در آیه شریفه مطمح نظر است - در مقابل آیات متشابه به کار می‌رود، در حالی که تفسیر در مقابل آیات مبهم قرار می‌گیرد.^(۳) گر چه در اصطلاح سلف گاهی تأویل به جای تفسیر به کار می‌رفت، اما مقصود ایشان نیز تأویل اصطلاحی

۱. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۳۵.

۲. ابو الفتوح رازی، دوض الجنان و روح الجنان، ج ۱، ص ۵۱۲.

۳. نسبت بین ابهام و تشابه، عموم و خصوص من وجه می‌باشد. برای توضیح بیشتر رک:

محمد هادی معرفت، الشهید، ج ۳، ص ۷.

نیست.

بنابراین، کار برد واژه تأویل به معنای تفسیر و بیان در آیه شریفه «فَبَشِّرْهُم بِأُولَئِكَ» و نیز کلام سلف، حکایت از وجوه معنایی آن داشته و در قرآن فراوان است، نه آن که یکی از معنای تأویل مصطلح به شمار آید. از این رو، تفصیل یاد شده در گفتار ابن کثیر از اساس درست نیست.

دیدگاه چهارم

نظریه علامه طباطبائی رحمته الله علیه

مرحوم علامه در عین آن که «واو» را استینافیه می‌داند، معتقد است تأویل منحصر به خداوند نیست، زیرا حصر در این آیه اضافی است و مانعی ندارد با وجود قرینه مفصل برای استواران در علم نیز ثابت گردد.

ایشان پس از رد روایات متعارض می‌نویسد:

«آیه شریفه به قرینه صدر و ذیل و آیات پسین در مقام بیان انقسام قرآن به محکم و متشابه و دودستگی مردم در برخورد به آن می‌باشد که بعضی به خاطر میل به کثرتی در باطن خویش از متشابه پیروی می‌کنند و دسته دیگر به خاطر رسوخ در علم از محکم تبعیت کرده و به متشابه ایمان می‌آورند، اما بیشتر از این مقدار خارج از مقصود اولی آیه است و دلیلی که اثبات کند راسخان در علم از تأویل متشابه آگاه‌اند ناتمام است. پس حصر در آیه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» با عطف و استثناء شکسته نمی‌شود، و آنچه به آن دلالت دارد، انحصار علم به تأویل، به خداوند است. با این حال منافات ندارد که دلیل جداگانه قائم شود و حکم کند که غیر خداوند نیز به اذن الهی از تأویل متشابه آگاه می‌باشند، چنان که علم غیب هم چنین است. یک جا فرموده است: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (نمل/۶۵) و در جای دیگر فرمود: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» (جن/۲۷).^(۱)

ایشان در تبیین مدعای خود گوید:

«اگر او عاطفه باشد و مقصود تشریک راسخان در علم با خداوند در دانستن تأویل باشد، از جمله ایشان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بلکه افضل ایشان خواهد بود، و چگونه متصور است خداوند چیزی را بر قلب ایشان فرود آورد، بی آن که ایشان مقصود از آن را دریابند. و دأب قرآن بر این است که هر گاه امت یا وصف جماعتی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان ایشان باشد یاد کند، نام پیامبر صلی الله علیه و آله را به منظور تکریم در آغاز و به طور جداگانه می آورد، آن گاه نام دیگران را می آورد؛ نظیر آیه شریفه: ﴿أَمِنَ الرَّسُولُ بَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ...﴾ پس اگر مقصود در این آیه آن باشد که راسخان در علم از تأویل متشابه آگاهاند، سزا آن بود که بفرماید: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾»^(۱)

این استدلال ناتمام است:

«چه، در قرآن عموماً می باشد که شامل پیامبر صلی الله علیه و آله می شود، با این حال از ایشان به نحو جداگانه یاد نشده است، همانند: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾ (آل عمران/۱۸)»^(۲)

تنها آیه ای که مرحوم علامه به عنوان دلیل جداگانه به آن استناد جسته، آیه شریفه: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ (واقعه/۷۹) می باشد. ایشان ادعا کرده که «مطهرون»، همان راسخان در علم هستند. با وجود این، خود در پایان چنین آورده است:

«آیه شریفه ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ تنها چیزی که ثابت می کند، این است که ایشان فی الجمله به حقیقت کتاب دست یابند، اما این که ایشان همه تأویل را می دانند و هیچ چیز از آن در هیچ وقت از ایشان پنهان نیست مسکوت عنه می باشد. از این رو، اثبات آن محتاج دلیل جداگانه است.»^(۳)

پس از بررسی دیدگاههای گوناگون درباره قرانت آیه تأویل، مناسب است به بررسی روایاتی که در این زمینه رسیده بپردازیم.

۱. سید محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۳، ص ۲۶.

۲. محمد هادی معرفت، التمهید، ج ۳، ص ۴۴.

۳. سید محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۳، ص ۵۶.

بررسی روایات

به نظر می‌رسد روایاتی که به گونه‌ای به آیه شریفه ارتباط دارد، دارای سازگاری کامل نیست، زیرا دسته‌ای از آنها «واو» را عاطفه دانسته و راسخان در علم را در ردیف خداوند از آگاهان به تأویل متشابه بر می‌شمارد، و دسته‌ای دیگر «واو» را مستأنفه دانسته، علم به تأویل را منحصر به خداوند اعلام کرده است.

نمونه‌هایی از روایات دسته نخست را از نظر می‌گذرانیم:

۱. عبد الرحمن بن کثیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

«وما يعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم امیر المؤمنون و الائمة عليهم السلام»^(۱)

۲. محمد بن مسلم گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که نشانه‌های رستخیز را می‌شمرد، ... آن گاه فرمود:

«ای محمد این تأویل آن است. خداوند فرماید: «وما يعلم تأویله الا الله و الراسخون

فی العلم»^(۲)

۳. امام علی علیه السلام فرمود:

«خداوند برای علم اهلی قرار داده و اطاعت ایشان را بر بندگان خویش واجب نمود،

آن جا که فرماید: «وما يعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم»^(۳)

مقصود امام علیه السلام شایستگی است که ایشان به سبب آن مفروض الطاعة شده‌اند و آن آگاهی از تأویل متشابهات است.

۴. برید بن معاویه از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

رسول الله صلی الله علیه و آله بالاترین راسخان در علم و اوصیای پس از ایشان، دانایان به آن

(تأویل) می‌باشند.^(۴)

۱. حویزی، نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۱۲.

۲. همان منبع، ص ۳۱۵.

۳. همان منبع.

۴. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۷۸. گفتنی است روایات دسته اول فراوان می‌باشد، مرحوم کلینی در اصول کافی و مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار فصلی را تحت عنوان «أن الراسخین فی

آنچه از ظاهر این دسته روایات استفاده می‌شود، عاطفه بودن «واو» در آیه مورد بحث است.

روایات دسته دوم

۱. عن وهب بن حفص عن ابی عبد الله علیه السلام یقول:

«ان القرآن زاجر و أمر یأمر بالجنة و یزجر عن النار، و فیه محکم و متشابه، فاما المحکم فیؤمن به و یعمل به و اما المتشابه فیؤمن به و لا یعمل به و هو قول الله تعالی: ﴿و اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویلہ و ما یعلم تأویلہ الا الله و الراسخون فی العلم﴾ یقولون و آل محمد علیهم السلام الراسخون فی العلم»^(۱)

در این روایت، امام علیه السلام قرآن را به دو دسته محکم و متشابه تقسیم نموده و در تفاوت بین آن دو فرموده است: محکم دو ویژگی دارد: هم به آن ایمان توان آورد و هم سزاوار پیروی است، اما متشابه آن است که سزاوار ایمان است، اما بدان عمل نشاید و عمل نمودن به متشابه از عدم رهیافت به حقیقت آن حکایت دارد.

آن گاه آیه مورد بحث را بر طبق استیناف «واو» قرائت نموده است.

آنچه امام علیه السلام به عنوان وجه افتراق بین آیات محکم و متشابه بیان نموده‌اند با سیاق آیه سازگار است، چه، همان گونه که پیش از این بیان شد. خداوند از اهل زیغ به سبب پیروی از متشابه مذمت کرده است. به قرینه مقابله، راسخان در علم می‌باید در حالی که اعلام می‌کنند به متشابه ایمان می‌آورند، از آن اجتناب نمایند.

۲. در خطبه اشباح جملاتی از حضرت امیر علیه السلام وارد شده است که بروشنی بر استینافیه بودن «واو» دلالت دارد. امام علیه السلام در بخشی از این خطبه در پاسخ به کسی که از ایشان توصیف خداوند را خواسته بود، چنین فرموده است:

«و اعلم ان الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم الله عن اقتحام السدود المضروبة دون الغیوب الاقرار بجملة ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب، فمدح الله تعالی اعترافهم

→ العلم هم الأئمة علیهم السلام «اختصاص داده است. رک: محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱،

ص ۲۱۲؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۹۲.

۱. حویزی، نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۱۴.

عن تناول ما لم يحيطوا به علماً و سمی تركهم التعمق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخاً»^(۱)

بدان که راسخان در علم آنانند که پروردگار سبحان آنان را از دانستن آنچه در دسترس نیست و از آنچه در پس پرده غیب است و از چشم خرد پوشیده، بی نیاز فرموده است. پس خدای تعالی اقرار و اعتراف آنان را به عجز و ناتوانی از ادراک مسائلی که به آن احاطه ندارند ستایش فرموده و ترک دخالت در آن قبیل امور را که از طرف خدا چنان وظیفه‌ای ندارند «رسوخ» نامیده است.

بسیاری از مفسران معاصر که «واو» را عاطفه می‌دانند، در برخورد با فرمایش حضرت امیر علیه السلام دچار مشکل جدی شده‌اند. ایشان برای گریز از این تعارض راه حل‌های ناتمامی را ارائه نموده‌اند.

تفسیر نمونه می‌نویسد:

«روایات فراوانی که در تفسیر نقل شده، همگی تأیید می‌کند که راسخان در علم، تأویل آیات قرآن را می‌دانند. بنابراین، باید عطف به کلمه «الله» باشد. تنها چیزی که در این جا باقی می‌ماند، این است که از جمله‌ای در خطبه اشباح از نهج البلاغه استفاده می‌شود که راسخان در علم تأویل را نمی‌دانند و به عجز و ناتوانی خود معترف‌اند:

«و اعلم ان الراسخين في العلم...»

ولی علاوه بر این که این جمله با بعضی از روایات که از خود آن حضرت نقل شده که راسخان در علم را بر الله معطوف دانسته و آنها را آگاه از تأویل قرآن معرفی نموده سازگار نیست، با دلایل فوق نیز تطبیق نمی‌نماید.

بنابراین، باید این جمله از خطبه اشباح را چنان توجیه و تفسیر نمود که با مدارک دیگری که در دست ماست، منافات نداشته باشد»^(۲)

درباره فرمایش امام علیه السلام نکاتی شایان توجه است:

۱. در این که فرمایش امام علیه السلام ناظر به ناآگاهی راسخان در علم از تأویل متشابه است و در نتیجه «واو» استینافیه برداشت شده، همان گونه که شارحان نهج البلاغه و

۱. نهج البلاغه: خطبه ۹۰.

۲. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۲۸.

پاره‌ای از مفسران اذعان کرده‌اند، تردیدی وجود ندارد.

۲. در جای خود ثابت شده است که آنچه سید رضی رحمته الله علیه از فرمایشات حضرت امیر علیه السلام تحت عنوان خطبه و نامه و حکمت گردآوری نموده، همه از امام علیه السلام صادر شده و توسط راویان و دوستداران آن حضرت به دست ما رسیده است. این مطلب گذشته از بلندای معنی و محتوا و اوج فصاحت و بلاغتی است که سطر به سطر کلام امام علیه السلام مشحون از آن می‌باشد. این امر درباره خطبه اشباح و گزینشهای سید رضی از این خطبه بروشنی ثابت است.

بنابراین، نمی‌توان این سخن را که: «این بخش از خطبه از طریق قطعی به دست ما نرسیده و نمی‌تواند در مقابل این همه روایات حجت و حدیث اطمینان بخش باشد»^(۱) پذیرفت.

۳. توجه به صدر و ذیل فرمایش امام علیه السلام تردیدی باقی نمی‌گذارد که امام علیه السلام به آیه مورد بحث (آل عمران/۷) نظر دارد. چه، سخن از کنه صفات الهی به میان آمده و آن از مصادیق بارز تشابهات است و نیز از مدح و ستایش راسخان در علم سخن به میان آمده که ناظر به جمله «يقولون آمنا به كل من عند ربنا» می‌باشد^(۲).
بنابراین، نمی‌توان ادعا کرد که:

«آنچه از خطبه اشباح در نهج البلاغه آمده است و می‌گوید: و اعلم ان الراسخين في العلم ... ممکن است اشاره به آیه ۱۶۲ سوره نساء باشد که سخن از تسلیم بی قید و شرط جمعی از علمای اهل کتاب و مؤمنان در برابر قرآن و سایر کتب آسمانی می‌گوید نه آل عمران^(۳)». آیه مورد اشاره در سوره نساء چنین است:

﴿لكن الراسخون في العلم منهم والمؤمنون بما انزل اليك و ما انزل من قبلك ...﴾

همان‌گونه که دیده می‌شود، در این آیه نه سخن از تشابهات به میان آمده است و نه

۱. جعفر سبحانی، تفسیر آیات مشککه، ص ۲۲۷.

۲. چنان که شارحان نهج البلاغه در ذیل آن به این نکته تأکید نموده‌اند. رک: شرح ابن میثم بحرانی، ج ۲، ص ۳۳۵؛ منهاج البراعة، ج ۲، ص ۳۸۲؛ شرح نهج البلاغه خوبی، ج ۶، ص ۳۱۴.

۳. پیام قرآن، ج ۹، ص ۱۲۴.

مدحی بر ایشان به سبب جهل به متشابه وجود دارد.

۴. امام علی^{علیه السلام} وجه اطلاق «راسخان فی العلم» را به ایشان، ترک تعمق و اقرار به عجز از درک متشابه بیان داشته است.

بنابراین، به عکس آنچه در همه یا بیشتر کتب تفسیری بین رسوخ در علم و آگاهی از تأویل متشابه ملازمه ادعا شده، امام علی^{علیه السلام} ایشان را به ناآگاهان ثابت قدم تفسیر نموده‌اند. پس اگر قرار است به مناسبت حکم و موضوع استناد شود، می‌باید بین «و الراسخون فی العلم» و جمله «یقولون أمانا به» به این مناسبت اذعان نمود که نتیجه آن نیز مستأنفه بودن «او» است. همچنین آشکار می‌شود که این ادعا نیز ناتمام است:

«اگر منظور این باشد که راسخان در علم در برابر آنچه نمی‌دانند تسلیم هستند، مناسبتر این بود که گفته شود: راسخان در ایمان چنین هستند، زیرا راسخ در علم بودن مناسب با دانستن قرآن است نه با ندانستن و تسلیم بودن.»^(۱)

کلام مرحوم علامه مجلسی^{رحمته الله علیه}

مرحوم علامه مجلسی^{رحمته الله علیه} - که بحق محدثی بزرگ و ژرف‌اندیش است - پس از آن که خطبه اشباح حضرت امیر علی^{علیه السلام} را نقل کرده و به نکته مورد بحث می‌رسد، می‌نویسد:

«قوله و الراسخون مبتدأ و یقولون خیره و هو بظاهره مناف لما دلت علیه الاخبار المستفیضة من انهم علی العلم و الیه ذهب ایضا جماعة من المفسرین فقولہ یقولون حال من الراسخین او استئناف موضح لحالهم.»^(۲)

آن گاه ایشان در مقام جمع بین این سخن حضرت با دیگر روایاتی که ائمه علیهم السلام را آگاهان از تأویل قرآن دانسته، سه راه حل پیشنهاد می‌کند:

۱. قرائت امام (وقف بر الله) از باب مماشات با مشهور عامه است، که معتقدند تأویل قرآن منحصر به خداوند بوده و مقصود امام، مجاب ساختن ایشان است. به عبارت روشتر امام علی^{علیه السلام} در پاسخ به سؤال پرسشگر بر مبنای مشهور مخالفان تمشی کردند تا او از

۱. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۲۷.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۱۲۵.

جستجو کردن پیرامون پاسخ سر باز زند.

۲. آیه تأویل خود دارای ظهر و بطن است، به این بیان که ظاهر آیه، آن دسته از متشابهاتی را قصد کرده که علم به آن منحصر به خداوند است؛ نظیر دانستن کنه صفات و ذات خداوند، و باطن آیه نظر به متشابهاتی دارد که استواران در علم را توان دانستن آن فراهم باشد. بدین ترتیب کلام حضرت امیر علیه السلام به ظاهر آیه ناظر است و تمام روایات دیگر که ائمه علیهم السلام را آگاه به متشابه دانسته، باطن آیه را قصد کرده است. آن گاه مرحوم علامه میرزا محمد تقی نتیجه گرفته‌اند که قاری قرآن بین وقف بر اسم جلاله یا واژه «العلم» در «و الراسخون فی العلم» مخیر است.

۳. مقصود آن است که استواران در علم پیش از آن که خداوند ایشان را از تأویل متشابه آگاه سازد چنین اعتراف و تسلیمی دارند، گویا خداوند بیان داشته که اینان به تمامی محکم و متشابه قرآن ایمان آورده و بسان کزدلان با چنگ زدن به ظاهر متشابه یا با تأویل باطل، به سراغ متشابهات قرآن نمی‌روند. از این روست که خداوند دانش به تأویل را به ایشان عطا کرده و آنان را در کنار خود از آگاهان به تأویل اعلام نموده است. ایشان آن‌گاه افزوده‌اند:

«و الاستئناف فی قوة رفع الاستبعاد عن مشاركتهم له تعالی فی ذلك العلم و بیان انهم انما استحقوا افاضة ذلك العلم باعترافهم بالجهل و قصورهم عن الاحاطة بالمتشابهات من تلقاء انفسهم و ان علموا التأویل بتعلیم الهی.»^(۱)

بررسی راه حلهای مرحوم علامه مجلسی رحمته الله

راه حل نخست علامه مجلسی نادرست می‌نماید، زیرا عبارات پی در پی امام علیه السلام در پاسخ به سؤال پرسشگر، که آهنگ عتاب آلود آن مشهود است، کاملاً گواهی می‌دهد که این مطالب از روی اعتقاد قلبی امام، و با بینش واقع نگرانه براساس آیه تأویل صادر شده است نه آن که تنها از باب مماشات با مخالف باشد. به علاوه پذیرش این مطلب که اختلاف بر سر قرائت آیه تأویل و نتیجه موضعگیری

مخالف و موافق در زمان حضرت امیر علیه السلام (یعنی بین سالهای ۳۵ تا ۴۰ هجری که طبیعتاً زمان صدور خطبه‌های آن حضرت بوده است) جریان داشته، کاری بس دشوار می‌نماید. چه، این گونه اختلافات دامنه دار نوعاً پس از ظهور تابعین یعنی از نیمه دوم سده نجست هجری به بعد رخ نموده است. بنابراین، ادعای این که امام علیه السلام با مشهور مخالفان همگام شده، صحیح به نظر نمی‌رسد.

بررسی راه حل دوم

ایشان در راه حل دوم برای آیه تأویل ظاهر و باطنی را مدعی شده‌اند که طبق ظاهر آن راسخان در علم از تأویل متشابه ناآگاهند، چون کنه ذات و صفات الهی مراد است، و طبق باطن آن واو عاطفه است و نتیجه آن آگاهی راسخان در علم از تأویل متشابه می‌باشد، چون مقصود از متشابه غیر از کنه ذات و صفات خداوند می‌باشد.

این راه حل گرچه - در بدو امر - مقبولتر به نظر می‌رسد، اما خود دچار دَوْر آشکار می‌باشد؛ چه، اساساً آگاهی راسخان در علم از تأویل متشابه به مدد این آیه دانسته می‌شود - همان گونه که مبنای ایشان همین است - حال اگر ظاهر آیه عدم آگاهی ایشان از تأویل باشد، چگونه می‌توان از باطن برای اثبات آگاهی ایشان از تأویل متشابه کمک گرفت؟! به عبارت روشنتر آگاهی راسخان در علم از تأویل متشابهات به استناد باطن آیه تأویل، متفرع بر این است که راسخان در علم از باطن متشابهات آگاه باشند، حال آن که - طبق راه حل دوم مرحوم علامه - این آگاهی از باطن متشابهات از آگاهی راسخان در علم از باطن آیه تأویل استفاده شده است و این دَوْر مصرح است.

بررسی راه حل سوم

از بیانی که ایشان در راه حل سوم مطرح کردند، به دست می‌آید که معتقدند ظاهر آیه بر اساس سیاق آن - که از اعتراف و تسلیم استواران در علم حکایت دارد - با مستأنفه بودن واو سازگار است. با این حال مدعی‌اند که چون راسخان در علم، به سان کژاندیشان به پیشداوری متشابهات اقدام نمی‌کنند، خداوند ایشان را از تأویل آنها آگاه می‌سازد.

به نظر می‌رسد که دیدگاه استاد معرفت - که در آغاز مقاله از آن یاد کردیم - با راه حل سوم مرحوم علامه مجلسی مطابق می‌باشد؛ چه، ایشان نیز معتقد بودند راسخان در علم

جزء آن دسته از مردم اند که در برخورد با متشابه درنگ کرده، از رهگذر تلاش و تکاپو به تأویل آن دست می‌یابند.

ما با علامه مجلسی در این جهت که لسانِ آیه لسانِ اعتراف و تسلیم است - که نتیجه آن مستأنفه بودن او است - موافقیم، اما می‌پرسیم این که می‌گویید چون ایشان اعتراف به عجز و ناآگاهی خود کردند، خداوند ایشان را از تأویل متشابه آگاه می‌کند، این مطلب را از کجای آیه به دست آورده‌اید؟!

باری، گام اول استواران در علم که درنگ و اعتراف به عجز است از ظاهر آیه مستفاد است، اما گام دوم که آگاهی از تأویل از رهگذر تعلیم الهی باشد از آیه به دست نمی‌آید.

* * *

دیدگاه نگارنده

آنچه پس از تأملی افزون و کاوشی دراز دامن، در جمع بین دو دسته از روایات و ادلهٔ طرفین - طرفداران عاطفه بودن او و مخالفان آن - به نظر نگارنده رسیده، این است که آیهٔ تأویل هر دو قرائت را بر می‌تابد بی آن که دچار تناقض‌گویی شده باشد. به عبارت روش‌تر آیهٔ تأویل هم ناآگاهی استواران در علم از تأویل متشابه را اعلام داشته و هم آگاهی ایشان را، منتهی به دو حیثیت، به این معنی که ناآگاهی ایشان از متشابهات، به کنه ذات و صفات الهی نظر دارد و آگاهی از تأویل متشابهات شامل مراتب دیگر متشابه می‌گردد.

بنابراین، از نظر ما هر دو قرائت وقف و وصل صحیح می‌باشد، ممکن است به نظر برسد که دیدگاه ما عین دیدگاه مرحوم علامه مجلسی است، اما باید توجه داشت که مؤلف بحار الاتوار دو قرائت را برخاسته از ظاهر و باطن قرآن می‌دانست، اما ما آن دو را برخاسته از ظاهر قرآن می‌دانیم.

مهمترین دلیل ما پس از نقد راه حل دوم مرحوم علامه مجلسی رحمته الله علیه تمامیت ادلهٔ طرفین و بی‌اشکال بودن پذیرش همزمان دو قرائت می‌باشد.

تمام بودن ادله طرفین

برای تبیین بیشتر تمامیت ادله طرفین نکاتی را یاد آور می‌شویم:

۱. چنان که یاد کردیم، طرفداران هر یک از قرائتهای عطف یا استیناف را شخصیت‌های بنام و برجسته فریقین تشکیل می‌دهند.

۲. گرچه طرفداران استیناف مدعی بودند که جمله «یقولون» نمی‌تواند بدون «واو» حالیه باشد، اما دانسته شد که واقع شدن فعل مضارع بدون واو به عنوان جمله حالیه در لغت عرب بلا اشکال است. بنابراین، همان‌گونه که مبتدا بودن «الراسخون فی العلم» بدون اشکال است، عطف آن بر اسم جلاله «الله» نیز محذوری در بر نخواهد داشت.

۳. سیاق آیه تأویل، بنا به تفسیر اول - که لسان آیه را لسان تسلیم می‌داند - همان‌گونه که با ناآگاهی استواران در علم سازگار است، با آگاهی ایشان نیز منافات ندارد، زیرا پذیرش محض با علم و آگاهی منافاتی ندارد.

و بنا به تفسیر دوم - که بر مناسبت حکم و موضوع تکیه دارد - نیز با هر دو دیدگاه سازگار است، زیرا همان‌گونه که ثبات در علم و دانش با علم و آگاهی مناسبت دارد، با ناآگاهی نیز همگام می‌باشد؛ چه، همان‌گونه که حضرت امیر علیه السلام در خطبه اشباح فرمودند اینان با آن که از تأویل تشابهات ناآگاه هستند به سبب ثبات قدم خود، مورد تمجید الهی واقع شده‌اند، این در حالی است که نیک می‌دانیم طبیعت جهل و ناآگاهی، نداشتن ثبات قدم است،^(۱) و راسخان در علم با آن که به جهل خود نسبت به دانستن کنه ذات و صفات الهی اعتراف می‌کنند، هرگز در ایمان خود دچار تزلزل نمی‌گردند.

۴. قرائت آیه فوق همان‌گونه که یاد شد، چه از ائمه اطهار علیهم السلام و چه از طرف صحابه بزرگ همچون عبدالله بن عباس دوگونه به ما رسیده است و این خود گواه است که آیه شریفه هر دو قرائت را بر می‌تابد.

۱. همانند آن که، بسیاری از دین باوران با آن که فلسفه تشریح پاره‌ای از احکام - نظیر جهر و اخفات در نمازهای یومیه - را نمی‌دانند، به سبب ثبات قدمشان تسلیم محض بوده از جاده دیانت خارج نمی‌شوند. در برابر برخی تنها چیزی را باور دارند که فلسفه و علت آن را باز شناخته باشند از این رو، در مقابل چنین مواردی دچار تزلزل در دین باوری خود می‌گردند.

آیا دو گونه برداشت همزمان از آیه صحیح است؟

ریشه این سخن در این است که آیا اساساً می‌توان از قالب یک لفظ یا ترکیب، بیش از یک معنی را اراده کرد؟

و به تعبیر علمی‌تر، آیا استعمال لفظ در بیشتر از یک معنی جایز است یا نه؟ این مسأله، در کتب اصولی شیعه، از جایگاه مهمی برخوردار بوده و تقریباً تمام کتب اصولی در گذشته و حال به بحث و بررسی دیدگاهها پیرامون آن پرداخته‌اند. شاید زمینه طرح این بحث در اصول آن بوده است که با توجه به گسترده بودن نیازهای مردم در هر عصر و زمان و محدود بودن ظواهر کتاب و سنت، آیا می‌توان بیش از یک معنی را همزمان از ظاهر آنها برداشت کرد و به عنوان مقصود گوینده به او نسبت داد؟!

استخراج برخی از احکام شرعی، که توسط ائمه علیهم‌السلام انجام یافته، بی آن که مستند به ظاهر آیات بوده باشد،^(۱) نیز ممکن است از عوامل طرح این بحث به شمار آید.

اصولیون با تأکید بر این که شرع مقدس بر اساس اصول و قواعد محاورات بشری با ما سخن گفته، مباحث الفاظ را، پیش از توجه به متون دینی، در گفتارهای بشری جستجو می‌کنند. از طرفی، چون در رابطه لفظ و معنی، لفظ را تنها نشانه و علامت معنی ندانسته بلکه وجه و عنوان و فانی در معنای شناختند، همان گونه که نمی‌توان در یک زمان از یک وجه دو صاحب وجه را نگریست، نمی‌توان از یک لفظ بیش از یک معنی را اراده کرد.^(۲) با محال دانستن استعمال لفظ و اراده بیش از معنای واحد در کلام بشری، آن را به کلام حضرت باری تسری داده استحاله آن را اعلام داشتند. کسانی امثال مرحوم آخوند خراسانی رحمته‌الله با مواجهه با روایاتی که از باطن قرآن تا هفتاد بطن سخن رانده، مدعی شدند که گرچه، حقیقت آن بر ما آشکار نیست، با این حال مقصود، اراده همزمان چند معنی از

۱. به عنوان نمونه، مرحوم مفید رحمته‌الله روایت می‌کند: مردی وصیت کرده بود که هر بنده قدیم در ملک مرا پس از مرگم آزاد کنید، پس چون مرد، وصی ندانست که کدام یک از بنده‌های او را آزاد نماید، پس چون از امیر المومنین علیه‌السلام پرسش کردند فرمود: هر بنده‌ای که شش ماه در ملک او بوده است آزاد می‌گردد. آن گاه امام علیه‌السلام این آیه را تلاوت کردند: ﴿و القمر قدرناه منازل حتی عاد الفرجون القدیم﴾ رک: تفسیر نور

التعلین، ج ۴، ص ۳۸۶.

۲. رک: آخوند محمد کاظم خراسانی، کفایة الاصول، ج ۱، ص ۵۴.

لفظ نمی‌باشد.^(۱)

در مقابل، برخی از اصولیون در مخالفت با ایشان معتقد شدند که اراده همزمان چند معنی از یک لفظ در کلام بشری استحاله ندارد، تا چه رسد به کلام خالق.^(۲) افزون بر این، بر فرض پذیرش محال بودن اراده همزمان چند معنی از یک لفظ در کلام بشری، تسری این استحاله در حق حضرت باری امری نادرست می‌نماید، زیرا اشکال عدم امکان نگاه همزمان از آئینه لفظ واحد به چند معنی، مبتنی بر محدودیت تعقل بشری می‌باشد؛ امری که ساحت قدس الهی از آن مبری است.

قرآن کریم از محدودیت بشری پرده برداشته است، آن جا که فرماید: ﴿ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه﴾^(۳). در برابر، احاطه و آگاهی همزمان الهی به تمام ظواهر و بواطن هستی، از معارف بی چون و چرای اسلام بلکه تمام ادیان آسمانی می‌باشد، به علاوه، محل نزاع اراده همزمان دو معنی در یک استعمال است. بنابراین، اگر تعدد معنی به فراخور تعدد استعمال باشد، محذوری نخواهد داشت^(۴) و در آیه تأویل می‌توان اراده همزمان دو معنی را به دو استعمال دانست.

بنابراین، اگر بر دیدگاه ما اشکال شود، که مستلزم استعمال لفظ و اراده بیش از یک معنی است، با این مقدمه، نادرست خواهد بود.

اگر اشکال شود که این نظریه، مستلزم تناقض گویی در آیه تأویل است، در پاسخ می‌گوییم وحدت موضوع از شروط تناقض است^(۵) که براساس دیدگاه ما چنین وحدتی وجود ندارد، زیرا ما معتقدیم موضوع ناآگاهی استواران در علم، آن دسته از متشابهاتی است که مربوط به کنه ذات و صفات الهی است در حالی که موضوع آگاهی ایشان، دیگر متشابهات می‌باشد.

۱. آخوند محمد کاظم خراسانی، کفایة الاصول، ج ۱، ص ۵۷.

۲. رک: امام خمینی رحمته الله علیه، تهذیب الاصول، ج ۱، ص ۶۹؛ حاج شیخ عبدالکریم حائری، درر الفوائد، ج ۱، ص ۵۵.

۳. احزاب/۴.

۴. محمد رضا مظفر، اصول الفقه، ج ۱، ص ۳۵.

۵. محمد رضا مظفر، المنطق، ص ۱۶۷.

از آنچه گفته آمد، تفاوت دیدگاه ما با دیدگاه سوم - قول به تفصیل - نیز روشن شده است؛ چه، دیدگاه سوم بر چند گونه بودن معانی تأویل استوار بود، در حالی که تفصیل نگارنده ناظر به خود تشابهات است. دیگر آن که آن تفصیل دانستنِ کنه تمام هستی را منحصر به خداوند می دانست، در حالی که ما دانستنِ تنها کنه ذات و صفات الهی را منحصر به خداوند می دانیم.

خلاصه بحث

گفتیم آگاهی راسخان در علم از تأویل تشابهات قرآن از مباحث دیرپایی است که منشأ آن نحوه قرائت آیه تأویل می باشد. در مجموع، پنج دیدگاه درباره آیه مطرح شد:

۱. «واو» مستأنفه است. در نتیجه راسخان در علم از تأویل متشابه آگاهی ندارند.
۲. «واو» عاطفه است. در نتیجه راسخان در علم از تأویل متشابه آگاهی دارند.
۳. تفصیل است، به این معنا که کنه و ذات حقائق اشیاء هستی تنها نزد خداوند معلوم است و غیر از آن را راسخان در علم می دانند.

۴. علامه طباطبائی رحمته الله علیه معتقد است که واو مستأنفه است. با این حال به دلیل مفصل نظیر آیه: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ راسخان در علم از تأویل متشابه آگاهند.
۵. علامه مجلسی رحمته الله علیه احتمال دادند، هر دو قرائت به استناد ظاهر و باطن آیه تأویل صحیح باشد.

آنچه نگارنده ادعا نمود این است که هر دو قرائت - عطف و استیناف - به استناد ظاهر آیه تأویل صحیح می باشد. معنای آیه طبق دیدگاه ما چنین می شود:

بر مبنای استیناف: تأویل آن دسته از تشابهاتی که مربوط به کنه ذات و صفات الهی است منحصر به خداوند است و استواران در علم گویند ما به همه ایمان آوردیم.

بر مبنای عطف: تأویل آن دسته از تشابهاتی را که مربوط به کنه ذات و صفات الهی نیست، کسی نمی داند جز خداوند و استواران در علم.

به عنوان مثال طبق دیدگاه ما، امام معصوم علیه السلام در ذیل آیه شریفه: ﴿وَجِئُوا يَوْمَئِذٍ نَاضِرًا﴾

الی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿۱﴾ می‌داند که منظور رؤیت با بصر نیست، چون خداوند جسم نبوده و با چشم سر قابل رؤیت نمی‌باشد، اما این را که کنه ذات خداوند چیست، که حتی در قیامت به دیدن در نیاید نمی‌داند. (۲)

نگارنده تا کنون به نظریه امکان برداشت همزمان بیش از یک معنی از ظاهر آیه از زبان اندیشه وران بر نخورده است. گرچه ممکن است آن جا که برخی از مفسران در جمع نظریه‌های مختلف درباره یک آیه، همه آنها را مراد آیه بدانند (۳) چنین دیدگاهی به دست آید.

از این رو، از باب رعایت ادب به پیشگاه قرآن کریم، دیدگاه خود را مراد قطعی آیه تأویل ندانسته، راه را برای هرگونه نقد و بررسی باز می‌داند.

راسخان در علم چه کسانی هستند؟

حال که آشکار شد راسخان در علم از تأویل متشابه آگاه‌اند، اینک به پاسخ این سؤال می‌رسیم که مقصود از راسخان در علم چه کسانی می‌باشند؟ آیا چنان که از ظاهر کلام اخباریها مستفاد است، مقصود خصوص پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام هستند، یا سایر اندیشه‌وران ثابت قدم اسلامی را نیز در بر می‌گیرد؟

در پاسخ باید بگوییم:

از جمع بندی قراین به دست می‌آید که تشابه از امور دارای شدت و ضعف است. عالترین مرتبه آن، آیاتی است که از کنه ذات و صفات الهی سخن به میان آورده و مرحله ضعیف آن مربوط به آیاتی است که درباره فعل الهی، سیره و ویژگی انبیاء علیهم‌السلام و ... وارد شده است. در پی آن، رسوخ در علم نیز دارای مراتبی است، عالترین مرتبه آن رسول اکرم ﷺ و به دنبال ایشان اوصیاء قرار گرفته و در مرحله بعدی در اندیشه‌وران امت

۱. قیامت/۲۳.

۲. برای توضیح بیشتر رک: محمد هادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۱۱۱-۹۰.

۳. نظیر آنکه علامه طبرسی پس از آنکه نه معنی را برای کوثر در آیه شریفه: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ نقل کرده، آورده است: «و اللفظ یحتمل للکل فیجب أن یحمل علی جمیع ما ذکر من الاقوال». رک: مجمع البیان فی

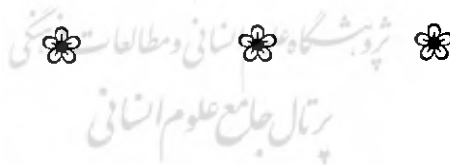
تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۸۲۷-۸۳۶.

اسلامی به تناسب ثبات قدم و اندیشه ایشان سریان پیدا می‌کند، همان گونه که از ابن عباس نقل شده که می‌گفت: «انا ممن يعلم تأویله.»^(۱)

از این روست که در روایت امام باقر علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان «افضل الراسخين في العلم» و به دنبال ایشان از ائمه اطهار علیهم السلام یاد شده است.^(۲)

بنابراین، گذشته از آیات متشابهی که مربوط به کنه ذات و صفات الهی است، وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام بالاترین بهره را از سایر آیات متشابه می‌برند و قول ایشان، قول فصل خواهد بود. اندیشه‌وران اسلامی نیز به میزان صدق راسخ در علم بر ایشان، حق اظهار نظر درباره آیات متشابه را خواهند داشت، با وجود این، به سان همه امور مشکلی که برای حل آن دنباله روی از عترت - به عنوان ثقل اصغر در کنار قرآن - سفارش شده، سزاوار است کلام و نظرگاههای ایشان را در تأویل متشابهات چونان چراغی فروزان فراسوی راه خویش پاس دارند.

ختامه مسک



۱. سیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۷.
 ۲. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۷۸.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی